

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال دوازدهم - شماره اول - بهار ۱۳۹۸ - شماره پیاپی ۴۳

مقایسه تطبیقی اسم جمعهای لغتنامه و دیباج الأسماء

(ص ۳۴۳ - ۳۵۶)

محمد منصور^۱ (نویسنده مسئول)، علی اصغر اسکندری^۲، اسماعیل شמושکی^۳

تاریخ دریافت مقاله: زمستان ۹۶

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: بهار ۹۷

چکیده

از دیرباز تاکنون، تألیف فرهنگهای دوزبانه، بخصوص لغتنامه‌های عربی بفارسی، دغدغه‌های اهل ادب و عالمان این حوزه بوده است. تألیف چند ده فرهنگ عربی بفارسی که از نخستین قرون ورود اسلام به ایران برجا مانده، شاهدیست بر این مدعا. یکی از این فرهنگهای قدیمی دیباج‌الاسماء است. نگارندگان براساس همین کتاب، تحقیقی کرده‌اند در جمعهای عربی لغتنامه دهخدا، و پس از توضیح درباره ضرورت فرهنگ نویسی نوین و ذکر برخی خطاهای فرهنگ نگاری در قدیم، جمعهای عربی دو حرف «الف» و «ب» در دیباج‌الاسماء را که در لغتنامه دهخدا نبوده، مشخص کرده و سپس تمام این صورتهای جمع را با شش فرهنگ عربی بفارسی کهن مقایسه کرده‌اند. در ضمن این کار، لغتنامه دهخدا را با لغتنامه فارسی مقایسه کرده و برخی سهوها و خطاهای مؤلفان لغتنامه فارسی را نشان داده‌اند.

کلمات کلیدی: لغتنامه دهخدا، دیباج‌الاسماء، جمعهای عربی، تصحیح، فرهنگ نویسی، لغتنامه فارسی، فرهنگهای دوزبانه عربی بفارسی.

^۱ - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران (mansoor@ut.ac.ir)

^۲ - دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران (askandari@ut.ac.ir)

^۳ - دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران (sshamushaki@ut.ac.ir)

۱- مقدمه

نوشتن دربارهٔ مفصلترین لغتنامهٔ زبان فارسی که «حاصل عمر حدود ۱۵۰ پژوهشگر و مؤلف» (لغتنامه؛ رسالت عصر ما، ستوده: ص ۱۱) است، کار ساده‌ای نیست. آنان که دستی بر آتش فرهنگ‌نگاری دارند - اگرچه از دور - میدانند که یافتن معنی یا حتی تلفظ صحیح یک لغت تا چه اندازه دشوار است و چه آسیبها و خطراتی پیش روی فرهنگ‌نگار است. در سختی کار فرهنگ‌نگار همین بس که «هر مؤلفی با مطلبی یا اقلأ جمله‌ای سروکار دارد، لکن لغت‌نویس با حرف و حرکت هم کار دارد علاوه بر مطلب و جمل» (مقدمهٔ لغتنامه، دهخدا: ص ۵۱۴).

یکی از اشکال‌هایی که بر لغتنامهٔ دهخدا وارد دانسته‌اند، این است که لغتنامه بر اساس پیکرهٔ متون فارسی نوشته نشده و علامه دهخدا و اسلافش فرهنگهای دوزبانه همچون منتهی‌الأرب و تاج‌المصادر و یا فرهنگهای یک‌زبانه همچون متن‌اللغه و آندراج را یکجا در فرهنگ خویش گرد آورده‌اند؛ لغت‌هایی که بعضاً هیچ‌گاه در فارسی بکار نرفته‌است (شيوه‌های فرهنگ‌نویسی در لغتنامهٔ دهخدا، صادقی: ص ۶). این نکته، نکتهٔ درستیست و در ظاهر هم لغات بسیاری میتوان در لغتنامهٔ دهخدا یافت که هیچ شاهدهی برایش ذکر نشده‌است. اما باید بدانیم که علی‌اکبر دهخدا، خود بر این موضوع صحنه گذاشته و آن را حُسن لغتنامه‌اش دانسته‌است:

«اینکه لغات عرب را آورده‌ام برای آن است که چون یقین دانم این زبان تا نسیم ساعت و قیام قیامت، زبان مختلط و مرکب است و ما را از به‌کاربردن تعدادی الفاظ عرب هیچ‌گاه گریز نباشد، چنانکه پیش از این هم نبوده‌است، خواستم برای یافتن لغت، یک تن ایرانی مجبور به داشتن دو لغتنامه نباشد و ناگزیر از آموختن دو زبان نشود، و برای این کار بود که مشتقات عربی در تحت ثلاثی مجرد آن نیاوردم، بلکه هر یک را بر حسب حروف آن در صف خویش نهادم چنانکه «ضرب» را در «ضاد» و «مضاربه» را در «میم» و «تضریب» را در «تاء» و «اضراب» را در "همزه" توان یافتن» (مقدمهٔ لغتنامه، دهخدا: ص ۵۱۱). و تأکید میکند که «من بر آن بودم که مجموع لغت عرب در این کتاب گرد آید» (همان).

از دیدگاه فرهنگ‌نویسی نوین - که دیدگاه درستی هم هست - هر کلمه زمانی شایستهٔ ثبت در فرهنگ لغت است که در متون همان زبان، وجود داشته باشد. با این دید، کلمات عربی که هیچ‌گاه در متون فارسی ثبت نشده‌اند، شایستهٔ ثبت در لغتنامه یا فرهنگ لغت نیستند. به سبب همین موارد است که لغتنامهٔ دهخدا را در عین اینکه «ختم... و جامع

فرهنگ‌هایی است» (فرهنگ جامع زبان فارسی، پیکره در فرهنگ‌نویسی فارسی و پیکره زبانی رایانه‌ای، خطیبی: ص ۲۵) که تا زمان ما نوشته شده، «ناشیوه‌مندترین» (کلیات فرهنگ‌نگاری، انوری: ص ۱۵۸) فرهنگ فارسی هم قلمداد شده‌است. شاید اگر دهخدا نام اثرش را به جای «لغتنامه»، «دایرة‌المعارف» یا «فرهنگ جامع» گذاشته بود، بسیاری از این نقدها و ایرادها برطرف میشد؛ زیرا «لغتنامه از صورت یک فرهنگ لغت بیرون آمده و جنبه دایرة‌المعارف به خود گرفته‌است» (فرهنگ جامع زبان فارسی، پیکره در فرهنگ‌نویسی فارسی و پیکره زبانی رایانه‌ای، خطیبی: ص ۲۶). خواننده وقتی لغتنامه دهخدا را به دست میگیرد، انتظار مواجه شدن با یک فرهنگ لغت با سبک و سیاق‌های تعریف‌شده علمی^۱ را دارد، درحالی‌که اگر نام این کتاب سترگ، «دایرة‌المعارف لغت فارسی» بود، خواننده فرضی میدانست که الزامی ندارد لغت‌های موجود در آن، حتماً در متون فارسی بکار رفته باشند.

۲- لزوم گردآوری لغات عربی که در متون نیست

نگاه اشخاصی چون صادقی و خطیبی، بیشتر جنبه زبان‌شناختی دارد؛ چراکه «در تمامی مراحل تدوین فرهنگ، نقش زبان‌شناسی چنان پررنگ است که به هیچ روی نمیتوان منکر آن شد یا آن را نادیده انگاشت» (نقش زبان‌شناسی در فرهنگ‌نویسی امروز، قطره: ص ۹۳). با این حال، اگر از چنین قاعده علمی و دقیقی در فرهنگ‌نویسی چشم‌پوشیم و با دید تصحیح نسخه به موضوع بنگریم، نتیجه دیگری خواهیم یافت. شاید یکی از قوت‌های لغتنامه دهخدا همین جمع‌آوری لغات موجود در فرهنگ‌های عربی بفارسی باشد. گردآوری لغتها موجب شده مصححان، به‌ویژه هنگام تصحیح فرهنگ‌های لغت قدیم، بسادگی بتوانند لغت خود را بیابند. لغتنامه دهخدا کار را برای مصححان بسیار ساده کرده‌است؛ بخصوص با قابلیت‌های نرم‌افزاری جدید و امکان جستجو در لوح فشرده.

بیراه نیست اگر بگوییم یکی از بخش‌های مغفول مانده و حلقه مفقوده فرهنگ‌نگاری، همین جمع‌آوری فرهنگ‌های لغت پیشین است؛ چه فرهنگ‌هایی که پیشتر چاپ‌سنگی شده مثل منتهی‌الأرب فی لغة العرب (صفی‌پوری شیرازی) و چه نسخه‌های خطی که در قالب رساله دکتری تصحیح شده‌اند مثل الأسمی فی الأسماء (میدانی). «این دسته از کتب، حاوی بسیاری از لغات پارسیست که بعدها فراموش شده و تنها بوسیله همین کتب باقی

^۱ درباره اصول فرهنگ‌نویسی و مدخل‌گزینی و... نگاه کنید به مجله فرهنگ‌نویسی.

مانده‌است» (تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج ۲: ص ۳۱۷). اگرچه «نباید چنین پنداشت که هدف اینگونه ادیبان و محققان از تألیف فرهنگ‌های عربی — فارسی، حفظ و اشاعهٔ زبان فارسی بوده‌است، اما آنان ناخواسته و ندانسته، بخشی از زبان و فرهنگ ملی ما را در سایهٔ زبان عربی، به ما منتقل کرده‌اند» (تتمهٔ فرهنگ البُلغه، قاسمی: ص ۷۹—۸۰). نگارنده در تصحیح فرهنگ عربی بفارسی دیباج‌الأسماء به این موضوع برخورد؛ یعنی لغات بسیاری که در هیچ کجا یافت نمیشد. نکته اینجاست که اگر این لغتها در جایی ضبط نشود، چطور میشود معادل فارسیشان را یافت. زمانی ما میتوانیم ضبط و معنی برابرها را در فارسی را دریابیم که معادل عربیشان را بتوانیم دقیق تصحیح کنیم.

ممکن است رجوع به فرهنگ‌های عربی، مقداری از سنگ‌های پیش‌پای ما را در این راه بردارد، اما همهٔ سنگ‌ریزه‌ها را نه. نیاز به بیان ندارد که بگوییم هر کلمه در زبان عربی معانی متعددی دارد و معانی بسیاری هم به فارسی میتواند داشته باشد. این معانی مختلف، کار را برای مصحح دشوار می‌سازد، به حدی که اگر فارسی‌اش را نداند، چه بسا از تصحیح کلمهٔ عربی بازماند یا برعکس. از همینجاست که وجود فرهنگ‌های عربی بفارسی، به غنای واژگانی زبان فارسی کمک چشمگیری میکند. بی‌دلیل نیست که پرویز ناتل خانلری در مقدمهٔ سلسله لغتنامه‌های دهگانهٔ عربی — فارسی که در آن سالها در بنیاد فرهنگ ایران چاپ میشد، نوشته‌است:

اهمیت این کتابها از آن است که چون کلمات فارسی در مقابل لغات تازی ثبت شده و معانی کلمات عربی در قاموسها و کتب لغت با دقت و صراحت ضبط است، از روی آنها معنی صریح و دقیق الفاظ فارسی را میتوان دریافت. دیگر آنکه بسا لغات فارسیست که در متنهای موجود ادبیات فارسی بکار نرفته‌است و تنها منبعی که اینگونه کلمات را در بر دارد، همین لغتنامه‌های عربی — فارسیست (برای نمونه، رک: مقدمهٔ قانون ادب).

شاهد صادق این مدعا، مقایسهٔ شاهنامه با ترجمهٔ عربی بنداری آن است که برآستی اگر ترجمهٔ فارسیش نبود، کشف ضبط صحیح برخی لغات شاهنامه غیرممکن بود.

۳- دیباج‌الأسماء؛ گمشده‌ای در فرهنگ‌نویسی

در مجموعهٔ شمارهٔ ۹۴۵۹ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، کتابیست از مؤلفی ناشناس در لغت عربی بفارسی که در دیباجه، نامش دیباج‌الأسماء ذکر شده‌است. از این کتاب، فقط همین یک نسخه به دست ما رسیده که در سال ۷۱۹ قمری در ۹۸ برگ پشت و رو (از برگ شمارهٔ ۸۰ تا ۱۶۹ پشت) کتابت شده و حاوی حدود یازده هزار لغت عربی به همراه

معنی فارسی و بعضاً صورتهای جمع یا مثنی و مفرد است. کتاب مزبور حاوی نویافته‌های زیادی است؛ لغاتی که فقط در برخی فرهنگهای قدیم وجود دارد مثل «آتنگ» (دیباج‌الاسماء: ص ۱۳۳ و ۲۵۴) به معنی «بند یا تسمه‌ای که در گذشته آن را به خیش می‌بستند و دنباله آن را به یوغ وصل می‌کردند» یا «رخبین» (دیباج‌الاسماء: ص ۲۱۴) به معنی «نوعی کشک یا دوغ ترش» و لغاتی که در فرهنگهای موجود - حتی ذیلی بر فرهنگهای فارسی - نیست مثل «زُزلک» یا «ززلک» (دیباج‌الاسماء: ص ۵) که معادل «الأخطب» نوشته شده است. برخی کلمه‌های ساده نیز در آن دیده میشود که پیچیدگی و ابهامی ندارد ولی در فرهنگهای موجود نیستند مثل «ره‌روب» (دیباج‌الاسماء: ص ۲۱۶) به معنی «رفتگر» که برابر «الکَنَّاس» نوشته است. این کلمه «ره‌روب» حتی در پیکره گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان با حدود دوازده‌هزار کتاب کهن و معاصر نیست.

۳-۱- اسم جمعهای عربی دیباج‌الاسماء

یکی از ویژگیهای مهم دیباج‌الاسماء که آن را از اقرانش متمایز ساخته، وجود جمعهای نامأنوس عربی است، به حدی که تقریباً یک‌پنجم لغات عربی این کتاب، همین جمعهاست. این جمعها در فرهنگهای عربی - فارسی بندرت ضبط شده مثل تاج‌الاسامی (ناشناس) و تکملة‌الاصناف (ادیب کرمینی) و یا اصلاً ضبط نشده است مثل المرقاة (ادیب نطنزی) و دستوراللغة (همان). یکی از اهمیتهای دیباج‌الاسماء همینجاست که تعداد قابل توجهی از این جمعها در هیچیک از فرهنگهای لغت پیشین و پسین نیامده است. ظاهراً این جمعها را مؤلف براساس قواعد عربی و قیاساً جمع بسته است؛ حال یا جمع مکسر یا جمع با نشانه‌های عربی. این صورتهای جمع در اسامی، امروزه جزو اطلاعات صرفی فرهنگ‌نویسیست که «چه در فرهنگ به طور مستقل مدخل شوند چه نشوند، میتوان به عنوان اطلاع تکمیلی در مدخل اسامی مربوط ذکر کرد تا رابطه میان صورت مفرد و جمع واژه را به طور مستقیم نشان دهند» (نقش زبان‌شناسی در فرهنگ‌نویسی امروز، قطره: ص ۹۱). همچنین «اگر جمع اسمی، بیقاعده باشد، لازم است که حتماً سرمدخل شود، مانند جمعهای مکسر عربی» (مدخل‌گزینی در فرهنگ عمومی یک‌زبان، شریفی و فخام‌زاده: ص ۱۱۳).

مؤلف دیباج‌الاسماء کلماتی که میخواست جمعشان را هم ذکر کند، به سه حالت مشخص کرده است؛ یا جلوی جمع کلمه، حرف «ج» را نوشته و یا «جماعه» را. در موارد انگشت‌شماری نیز همان معادل مفرد فارسی را جمع بسته است. اگر از این موارد

انگشت‌شمار و موارد اندک «جماعه» بگذریم، تقریباً تمام جمعها با همان حرف «ج» مشخص شده‌اند؛ برای مثال: «الإقليم: کشور؛ الأقاليم: ج» (دیباج‌الاسماء، ص ۱۸).

۴- نوآوری تحقیق

با وجود قدمت زمانی این اثر گرانسنگ، نسخه کتاب از چشم بسیاری محققان حوزه تصحیح دور مانده، به طوری که حتی در فرهنگنامه‌های عربی بفارسی (منزوی) که هنوز هم جزو مهم‌ترین آثار در این حوزه است، یا در مقاله «نگاهی به سیر تدوین معاجم عربی بفارسی و معرفی خلاصه اللغات جُنابذی» (فقهی و مهتدی) که جدیدترین مکتوب درباره فرهنگهای عربی بفارسی است، ذکری از دیباج‌الاسماء به میان نیامده است.

۵- شیوه بررسی جمعهای عربی لغتنامه دهخدا

در ابتدای تصحیح دیباج‌الاسماء، قصد متمرکز شدن بر جمعهای عربی را ندا شتیم، اما پیشرفت کار و شمار بسیار جمعهایی که در دیگر فرهنگها دیده نشد و همچنین اهمیت آنها، ما را بر آن داشت که این لغات را چونان ذیلی بر لغتنامه دهخدا عرضه کنیم. از همین رو، تمام جمعهایی را که در لغتنامه نبود، گرد آوردیم و بدلیل حجم بسیارشان، در اینجا فقط جمعهای موجود در بابهای «الف» و «ب» دیباج‌الاسماء را — که ۳۱ سرواژه میشود — برگزیدیم و به همان ترتیب دیباج‌الاسماء آوردیم. سپس این کلمات را با شش فرهنگ لغت عربی بفارسی کهن یعنی مقدمه‌الادب، تکملة‌الأصناف، تاج‌الاسماء، الأسمی فی‌الاسماء، دستورالإخوان، خلاصه‌اللغات مطابقت دادیم و نکاتش را یادآور شدیم.

با توجه به اینکه لغتنامه فارسی، ویرایش جدید و دیگری از لغتنامه دهخداست، تمام مدخلها را با آن کتاب هم مطابقت دادیم؛ اگرچه، لغتنامه فارسی فقط تا پایان سرواژه «بأی نحو کان» منتشر شده است و امکان مطابقت تمام مدخلهای ما، وجود نداشت. اهمیت لغتنامه فارسی به این دلیل است که مؤسسه لغتنامه، به گفته علامه فقید (مقدمه لغتنامه، دهخدا: ص ۵۱۶) عمل کرد و پس از چاپ لغتنامه به فکر بازنگری در آن افتاد و از ابتدا شروع به ویرایش سرواژه‌ها و شاهدها کرد و از صافاً تغییرات ارزشمندی هم در آن انجام گرفته است. باین حال، برخی سهوها در لغتنامه فارسی دیده میشود که در لغتنامه دهخدا نیست.

با توجه به شیوه‌های متفاوت فصل‌بندی و ترتیب کلمات در فرهنگهای کهن عربی بفارسی، شماره صفحه این فرهنگها را ذکر کرده‌ایم، ولی چون ذکر صفحه در فرهنگهای جدید بدلیل ترتیب الفبایی کلمات، چندان شاید نیسته و رایج نیست و لازم است به مدخل ارجاع داده شود، از تکرار ارجاع برای لغتنامه دهخدا و لغتنامه فارسی پرهیز کردیم.

۵-۱- الأساتیج

در دیباج‌الاسماء (ص ۶) جمع «الإستیج» است به معنی «ما سوره»، ولی در هیچیک از فرهنگهای بررسی شده، این جمع، مدخل نشده است. در لغتنامه «إستیج» با همین معنی مدخل شده، ولی از لغتنامه فارسی حذف شده است.

۵-۲- الآخرون

در دیباج‌الاسماء (ص ۹) جمع «الآخر» است به معنی «پسین». در لغتنامه فارسی و لغتنامه «آخرین» و در دستورالخوان (ص ۳) و مقدمه‌الأدب (ص ۸۰) «الأواخر» ضبط شده است.

۵-۳- الآخرون

در دیباج‌الاسماء (ص ۹) جمع «الآخر» است به معنی «دیگر». در لغتنامه فارسی و لغتنامه «آخرین» و در دستورالخوان (ص ۳) «الآخر» و مقدمه‌الأدب (ص ۸۰) «الآخرون» ضبط شده است.

۵-۴- الأزافل

در دیباج‌الاسماء (ص ۲۳) جمع «الأزفلة» است به معنی «جماعت مردمان». در هیچیک از فرهنگهای بررسی شده، این جمع، مدخل نشده است. در لغتنامه «أزفلة» با همین معنی مدخل شده، ولی از لغتنامه فارسی حذف شده است.

۵-۵- الأسكفات

در دیباج‌الاسماء (ص ۲۴) جمع «الأسكفة» است به معنی «ستانه برین». در دستورالخوان (ص ۳۹) «الأسكفات» ضبط شده است. البته در لغتنامه و لغتنامه فارسی «أسكفة» به معنی «استانه زیرین» است، نه «استانه برین».

۵-۶- الأشاكيل

در دیباج‌الاسماء (ص ۲۴) جمع «الأشكلة» است به معنی «حاجت». در هیچیک از فرهنگهای بررسی شده، این جمع، مدخل نشده است.

۵-۷- البواذخ

در دیباج‌الاسماء (ص ۲۹) جمع «البواذخ» است به معنی «کوه بلند». در لغتنامه مدخل

۱- نی بریک که یک سر آن را در دهان و سر دیگرش را در آب یا شربت گذارند و بمکند، و مطلق نی است.

۲- همان «استانه» است.

جداگانه‌ای نشده، ولی در مدخل «بَذِخ» آمده است. در لغتنامه فارسی سرواژه «بَذِخ» حذف شده است. در تکملة الأصناف (ص ۳۳) «البَوَازِخ» ضبط شده است. در لغتنامه «بَوَازِخ» معنی شده به «شرف بلند» و گفته شده که جمع «بَذِخ» است، در حالیکه «بَذِخ» مدخل نشده و جزو همان ارجاعات کور لغتنامه است. از آنجاکه یکی از معانی «بَذِخ» در لغتنامه «شرف بلند» است، به نظر میرسد «بَوَازِخ» همان «بَوَازِخ» باشد که بدلیل خطای حروف چین و سهو نمونه خوان، با «ح» ضبط شده است.

۵-۸- البردّة

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۰) جمع «الْبَرِّ» است به معنی «نیکمرد، و دشت». در لغتنامه «بَرْدَة» جمع «بَرْد» است به معانی دیگری. در لغتنامه جمع «بَرِّ»، «بُرور» است.

۵-۹- البشراء

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۰) جمع «البشیر» است به معنی «مژده‌دهنده». در لغتنامه مدخل جداگانه‌ای نشده، ولی در مدخل «بشیر» آمده است؛ البته در معنای «خوبروی و خوش صورت». در دستور الإخوان (ص ۱۰۶) «البشراء» و در تکملة الأصناف (ص ۳۶) «البشُر» و «البشراء» ضبط شده است.

۵-۱۰- البزور و الأبزُر

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۰) جمع «البزُر» و «البزُر» هستند به معنی «تخم تر، و کِشت». در لغتنامه و مقدمه‌الأدب (ص ۱۴) و دستور الإخوان (ص ۱۰۴) و الأسمى فی‌الاسماء (ص ۵۰۳) فقط «البزور» ضبط شده، و خبری از «الأبزُر» نیست.

۵-۱۱- البکور

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۱) جمع «البکر» است به معنی «اشتر جوانه». در لغتنامه «بُکور» مصدر است به معنی «کم شدن شیر ناقه»، اما در مدخل «بکر»، این جمعها برایش نوشته شده است: «بُکر»، «بُکران»، «بِکار»، «بِکارَة»، «بِکارَة». در تاج‌السامی (ص ۵۴) «الأبُکر»، «الأبُکار»، «البِکار»، «البِکارَة» و در مقدمه‌الأدب (ص ۷۱) و الأسمى فی‌الاسماء (ص ۳۷۱) «البِکار»، «البِکارَة»، «الأبُکر» و در تکملة الأصناف (ص ۳۶) «البُکور»، «البِکارَة»، «الأبُکر» و در دستور الإخوان (ص ۱۱۲) «البِکار»، «البِکارَة»، «البِکر» ضبط شده است.

۵-۱۲- البیادر

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۱) جمع «البیادر» است به معنی «چاش». در لغتنامه مدخل جداگانه‌ای نشده، ولی در مدخل «بیدر» به معنی «کوخ» آمده‌است. در مقدمه‌الأدب (ص ۱۴) و دستورالإخوان (ص ۱۱۸) و تکملة‌الأصناف (ص ۳۷) «البیادر» ضبط شده‌است.

۵-۱۳- البیازر

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۱) جمع «البیازر» است به معنی «کتین‌گازر». در لغتنامه مدخل جداگانه‌ای نشده، ولی در مدخل «بیزر» آمده‌است. در مقدمه‌الأدب (ص ۵۶) و الأسمی فی‌الاسماء (ص ۲۷۲) «البیازر» ضبط شده‌است.

۵-۱۴- البزوز

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۱) جمع «بز» است به معنی «سلاح، و جامه ابریشمین». در الأسمی فی‌الاسماء (ص ۲۲۳) «البزوز» ضبط شده‌است.

۵-۱۵- البسایس

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۱) جمع «البسباس» است به معنی «انگدان». در هیچیک از فرهنگهای بررسی شده، این جمع، مدخل نشده‌است.

۵-۱۶- الأبواع

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۲) جمع «الباع» است به معنی «باز، و جوامردی». در لغتنامه «أبواع» جمع «بوع» و «بوع» است به همین معنی. باوجوداین، در مدخل «باع»، «أبواع» هم آمده‌است. در تکملة‌الأصناف (ص ۴۰) و الأسمی فی‌الاسماء (ص ۱۷۵) و دستورالإخوان (ص ۹۵) «الأبواع» ضبط شده‌است. در لغتنامه فارسی «أبواع» به «باع» ارجاع داده شده و جزو اصلاحات درست و دقیقست که در این فرهنگ انجام شده‌است.

۵-۱۷- البالغون

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۳) جمع «البالغ» است به معنی «رسیده». در هیچیک از فرهنگهای بررسی شده، این جمع، مدخل نشده‌است.

۵-۱۸- البرقان و البروق

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۳) جمع «البرق» هستند به معنی «درخشش». در لغتنامه

۱- غله از کاه جدا کرده و پاکشده را گویند.

۲- چوبی که گازران برای شستن لباس بکار برند. در لغتنامه «گدین» ضبط شده‌است.

۳- گیاهیست از نیره چنریان خودرو که علفی و پایاست و در بیشتر صحراهای ایران می‌روید.

«بروق» و «برقان» مصدرند به معنی «درخشیدن» و «برقان» یکجا صفت است به معنی «تابان و درخشان» و یکجا جمع «برق» است به معنی «بره». در الأسمی فی السماء (ص ۳۹۳) «البرقان» آمده که جمع «البرق» است. در مقدمه الأدب (ص ۷) «البروق» آمده که جمع «البرق» است و «البرقان» که جمع «البرق» است. در دستور الإخوان (ص ۱۰۳) همچون تاج‌الاسامی (ص ۵۸) «البرقان» جمع «البرق» است؛ البته «البروق» جمع «البرق» به معنی «درخشش» را هم دارد.

۵-۱۹- البواهر

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۳) جمع «الباهل» است به معنی «اشتر بی‌پستان‌بند». جمع «باهل» در لغتنامه «بُهَل» و «بُهَل» است. در هیچیک از فرهنگهای بررسی‌شده، این جمع، مدخل نشده است. در لغتنامه فارسی مدخل «باهل» با وجود شاهی از منوچهری، حذف شده است. با توجه به حذف سرواژه‌های «باهله» و «باهلیه» که توضیحات زیادی هم در لغتنامه دارند، به نظر میرسد یک صفحه از لغتنامه فارسی هنگام چاپ حذف شده باشد و از چشم نمونه‌خوان و ناظر چاپ هم افتاده است.

۵-۲۰- البیارم

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۴) جمع «البیرم» است به معنی «غُنْدُبر». در هیچیک از فرهنگهای بررسی‌شده، این جمع، مدخل نشده است.

۵-۲۱- البنیانات

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۵) جمع «البنیان» است به معنی «بنا». در هیچیک از فرهنگهای بررسی‌شده، این جمع، مدخل نشده است.

۵-۲۲- البهءاء

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۵) جمع «البهوء» است به معنی «خانه کلان». در لغتنامه «أبهءاء» جمع «بهوء» است به معنی «گاو سار فراخ» که ربطی به اینجا ندارد. در تکملة الأصناف (ص ۴۹) «البهءاء» ضبط شده است. در مقدمه الأدب (ص ۲۴) «البهوءة» مفرد، و «البهوء» جمع است به همین معنی.

۵-۲۳- البوادل

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۵) جمع «البادله» است به معنی «گوشه میان کتف و گردن».

۱- گردنبر و مته و هر چیزی که نجار بدان چوب را سوراخ کند.

در لغتنامه «بِوَادِل» مدخل نشده و «بَادِلَةٌ» جمع «بَادِل» است و ارجاع داده شده به «بَادِل» و «بَادِلَةٌ»، درحالیکه اصلاً «بَادِل» و «بَادِلَةٌ» به این معنی، مدخل نشده‌اند. در لغتنامه فارسی هم «بَادِل» و «بَادِلَةٌ» به این معنی، مدخل نشده‌اند. در تکملة‌الأصناف (ص ۵۰) و الأسمی فی‌الاسماء (ص ۱۷۷) «البَادِل» ضبط شده‌است.

۵-۲۴- البَواری

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۵) جمع «البَارِيَّة» است به معنی «بوریا». در لغتنامه «بَواری» دو معنی دارد؛ یکی صفت نسبیست به معنی «بوریا که از حصیر باشد» و دیگری اسم است به معنی «بوریا فروش». در لغتنامه و لغتنامه فارسی «بارِيَّة» مدخل نشده‌است.

۵-۲۵- البِدَر

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۶) جمع «البِدْرَةُ» است به معنی «کیسه از پوست بزغاله که اندر وی ده‌هزار درم بود، و چ ششم». در لغتنامه مدخل جداگانه‌ای نشده، ولی در مدخل «بِدْرَةُ» آمده‌است. در تاج‌الاسمائی (ص ۶۵) و تکملة‌الأصناف (ص ۵۲) «البِدْر» و «البُدور» و در مقدمه‌الأدب (ص ۶۵) و دستورالإخوان (ص ۹۹) «البِدْر» آمده‌است.

۵-۲۶- البَرایا

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۶) جمع «البَرِيَّة» است به معنی «خَلَق». در لغتنامه مدخل جداگانه‌ای نشده، ولی در مدخل «بَرِيَّة»، هم «بَرایا» آمده‌است و هم «بَرِيَّات». در دستورالإخوان (ص ۱۰۴) «البَرایا» و در تکملة‌الأصناف (ص ۵۳) «البَرایا» و «البَرایات» ضبط شده‌است.

۵-۲۷- البُسْتِوَقَات

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۶) جمع «البُسْتِوَقَةُ» است به معنی «خمرة گاودوش». در تکملة‌الأصناف (ص ۵۴) «البُسْتِوَقَات» و در مقدمه‌الأدب (ص ۲۷) و دستورالإخوان (ص ۱۰۵) و الأسمی فی‌الاسماء (ص ۳۳۶) «البَسَاتِيْق» ضبط شده‌است. در لغتنامه ذیل «بُسْتِوَقَةُ» نوشته شده که جمعش «بَسَاتِيْق» است.

۵-۲۸- البَشْر و البَشْرَات

در دیباج‌الاسماء (ص ۳۶) جمع «البَشْرَةُ» است به معنی «پوست تن، و نبات تازه‌رسته». در لغتنامه ذیل مدخل «بَشْرَةُ» نوشته شده که جمع این کلمه میشود «بَشْر»، ولی در مدخل «بَشْر»، صورت جمع این کلمه ذکر نشده‌است. در دستورالإخوان (ص ۱۰۶) «البِشْر» و «البِشْرَات» و در تکملة‌الأصناف (ص ۵۴) و الأسمی فی‌الاسماء (ص ۱۱۹) «البِشْر» ضبط

شده‌است.

۵-۲۹- البَطَّائِن

در دیباج‌الأسماء (ص ۳۷) جمع «البَطَّائِن» است به معنی «آستر، و دوست خاصه». در مدخل «بَطَّائِن» لغتنامه آمده‌است: «این کلمه در انساب سماعی آمده و بطائنی یا بطائنی بدان نسبت داده شده‌است اما در متونی که در دسترس ما هست، کلمه بطائِن یا بطائِن به‌دست نیامد و ظاهراً بطائنی منسوب به بَطَّان است و رجوع به بَطَّان شود». مدخل «بَطَّائِن» هم در لغتنامه این‌طور است: «بَطَّائِن. ج بَطَّيْنَةٌ. رجوع به بَطَّيْنَه و بَطَّائِن شود». در مدخل «بَطَّيْنَةٌ» نیز فقط به یک کلمه بسنده شده‌است: «هَلْ است». در مدخل «بَطَّائِن» نیز جمع این کلمه «البَطَّائِن» نوشته شده‌است. «بَطَّان» هم جمع «بَطَّان» است که ربطی به اینجا ندارد. در مقدمه‌الأدب (ص ۶۲) و دستورالإخوان (ص ۱۰۷) و تکملةالأصناف (ص ۵۵) و الأسمی فی الأسماء (ص ۴۲) «البَطَّائِن» ضبط شده‌است.

۵-۳۰- البَكَايِر

در دیباج‌الأسماء (ص ۳۷) جمع «البَكَايِر» است به معنی «ماده پگاه‌زاده». در هیچیک از فرهنگهای بررسی‌شده، این جمع، مدخل نشده‌است.

۵-۳۱- البِنِّي

در دیباج‌الأسماء (ص ۳۷) جمع «البِنِّيَّة» است به معنی «سرشت مردم». در تاج‌الأسماء (ص ۶۹) و تکملةالأصناف (ص ۵۷ و ۶۲) و الأسمی فی الأسماء (ص ۱۰۹) دستورالإخوان (ص ۱۱۵) «البِنِّي» ضبط شده‌است. در خلاصةاللغات (ص ۱۲۴) «البِنِّي» ضبط شده که جمع «البِنِّيَّة» است به همین معنی.

۶- نتیجه

در مقاله پیش رو، ضرورت فرهنگهای کهن عربی بفارسی را برشمردیم؛ ضرورت‌هایی که علامه دهخدا به نیکی درک کرده بود. سپس ضمن برشمردن برخی اصول فرهنگ‌نگاری نوین، مصائب این راه را متذکر شدیم. در ادامه، پس از معرفی فرهنگ عربی بفارسی دیباج‌الأسماء و ذکر برخی ارزشمندیهای این اثر، جمعهای عربی این نسخه را که در لغتنامه دهخدا نیامده‌است، در کنار هم ذکر کردیم. بدلیل تعداد زیاد این جمعها، فقط جمعهای عربی موجود در حرف «الف» و «ب» دیباج‌الأسماء را آوردیم و سپس اختلاف ضبطهای بین دیباج‌الأسماء و شش فرهنگ لغت عربی بفارسی کهن را نوشتیم. بدلیل اهمیت لغتنامه فارسی و نو بودنش و اینکه هنوز دو حرف از این فرهنگ هم کامل چاپ نشده‌است، این

سرواژه‌های لغتنامه دهخدا را با لغتنامه فارسی مقایسه کردیم تا بعضی سهوهای مؤلفان لغتنامه فارسی نشان داده شود؛ به این امید که در ادامه تألیف این فرهنگ سترگ، اگر صلاح دانستند، اصلاحاتی انجام دهند.

منابع و مأخذ

- ۱- الأسمی فی الأسماء، میدانی، ابوسعید سعید بن احمد، (۱۳۸۲)، به تصحیح جعفر علی امیدی نجف‌آبادی، دو جلد، چاپ دوم، قم: اسوه.
- ۲- تاج‌الاسامی، به تصحیح علی‌اوسط ابراهیمی، (۱۳۶۷)، تهران، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۳- تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۲)، جلد دوم، چاپ اول، تهران: کتب‌فروشی ابن‌سینا.
- ۴- تتمه فرهنگ البلغه، قاسمی، مسعود، (بهمن ۱۳۸۹)، مجله فرهنگ‌نویسی، جلد سوم، شماره پیاپی سوم، صص ۷۸-۱۱۲.
- ۵- تکملة الأصناف، ادیب کرمنی، علی بن محمد بن سعید، (۱۳۸۵)، به کوشش علی رواقی و زلیخا عظیمی، چاپ اول، دو جلد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۶- خلاصة اللغات، جُنابذی، محمد مؤمن بن ابوالحسن، (۱۳۹۳)، به تصحیح حسین مهتدی، چاپ اول، قم: مجمع ذخایر اسلامی.
- ۷- دستور الإخوان، قاضی‌خان بدرمحمد دهار، (۱۳۴۹)، به تصحیح سعید نجفی اسداللهی، دو جلد، چاپ اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۸- دستور اللغة (کتاب‌الخلاص)، ادیب نطنزی، بدیع‌الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم بن احمد، (۱۳۸۹)، به تصحیح سید علی اردلان جوان، چاپ دوم، تهران: به‌نشر.
- ۹- دیباج‌الاسماء، ناشناس، (۱۳۹۷)، به تصحیح علی‌اصغر اسکندری، چاپ اول، تهران: کتابخان، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۱۰- ذیل فرهنگ‌های فارسی، رواقی، علی و مریم میرشمسی، (۱۳۸۱)، چاپ اول، تهران: هرمس.
- ۱۱- شیوه‌های فرهنگ‌نویسی در لغتنامه دهخدا، (مهر ۱۳۸۸)، صادقی، علی‌اشرف، مجله فرهنگ‌نویسی، جلد دوم، شماره پیاپی دوم، صص ۲-۴۰.
- ۱۲- فرهنگ جامع زبان فارسی، پیکره در فرهنگ‌نویسی فارسی و پیکره زبانی رایانه‌ای، خطیبی، ابوالفضل، (دی ۱۳۸۶)، مجله فرهنگ‌نویسی، دوره اول، شماره اول، صص ۴-۶۸.
- ۱۳- فرهنگ جامع زبان فارسی، صادقی، علی‌اشرف و دیگران، (۱۳۹۲)، جلد اول، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- ۱۴- فرهنگنامه‌های عربی بفارسی، منزوی، علینقی، (۱۳۳۷)، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۵- قانون ادب، تفلّیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم بن محمد، (۱۳۵۰)، به اهتمام غلامرضا طاهر، سه جلد، چاپ اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۶- کلیات فرهنگ‌نگاری، انوری، حسن، (مهر ۱۳۸۸)، مجله فرهنگ‌نویسی، جلد دوم، شماره پیاپی دوم، صص ۱۵۷-۱۶۸.
- ۱۷- لغتنامه، دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۵)، دوره شانزده‌جلدی، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۸- لغتنامه؛ رسالت عصر ما، ستوده، غلامرضا، (زمستان ۱۳۹۰)، مجموعه مقالات نخستین همایش فرهنگ‌نویسی علامه دهخدا، تهران، مؤسسه لغتنامه دهخدا، صص ۱۱-۱۷.
- ۱۹- لغتنامه فارسی، گروه مؤلفان، (۱۳۶۸-۱۳۹۴)، هفت جلد، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۰- مدخل‌گزینی در فرهنگ عمومی یک‌زبانه، (دی ۱۳۸۶)، شریفی، ساغر و پروانه فخّام‌زاده، دوره اول، شماره اول، صص ۱۰۱-۱۲۵.
- ۲۱- المرّقاء، ادیب نطنزی، بدیع‌الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم بن احمد، (۱۳۴۶)، به تصحیح سید جعفر سجادی، چاپ اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۲- مقدمه‌الادب، زمخشری خوارزمی، جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر، (۱۳۸۶)، از روی چاپ لیبزیک آلمان، با مقدمه مهدی محقق، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران و دانشگاه مگ‌گیل.
- ۲۳- منتهی‌الأرب فی لغة العرب، صفی‌پوری شیرازی، عبدالرحیم بن عبدالکریم، (۱۳۸۸)، به تصحیح محمدحسن فؤادیان و علیرضا حاجیان‌نژاد، جلد اول، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۴- نقش زبان‌شناسی در فرهنگ‌نویسی امروز، قطره، فریبا، (دی ۱۳۸۶)، مجله فرهنگ‌نویسی، دوره اول، شماره اول، صص ۶۸-۹۵.
- ۲۵- نگاهی به سیر تدوین معاجم عربی بفارسی و معرفی خلاصه‌اللغات جُنابذی، فقهی، عبدالحسین و حسین مهتدی، (زمستان ۱۳۹۰)، مجله ادب عربی، سال سوم، شماره سوم، صص ۳۳۳-۳۶۳.